

بازخوانی تاریخ عشایر جوانرود و اورامانات در دوره مشروطه و پهلوی اول با تکیه بر دیوان میرزا

احمد داواشی

آرش امین پور

چکیده

با تغییر نگرش ها و رویکردهای تاریخی و توجه به مواردی همچون تاریخ اجتماعی و تاریخ شفاهی و محلی، ادبیات بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. چون در کنار داده های تاریخی برخاسته از اسناد و متون تاریخی می تواند داده ها و فکت هایی متفاوت و متمایز و بدیع به پژوهشگران حوزه تاریخ عرضه کند.

در این میان میرزا احمد داواشی بعنوان یک شاعر که در کنار خاندان اردلان در روانسر حضور داشت و نیز با توجه به ارتباطات گسترده در سایه جایگاه و موقعیت اجتماعی و نیز ذکاوت و داشتن ذوق و قریحه شاعری و بداهه گویی اشراف خوبی بر جغرافیای منطقه اورامانات و عشایر و متنفذان آن داشت. بر این اساس و با توجه به اینکه عشایر نقش پررنگی در دوران قاجاریه و پهلوی داشتند این مسئله مطرح می شود که از منظر شاعر چه وقایعی و نیز چه کسانی مورد توجه قرار گرفته اند؟ و چه داده های تاریخی می توان از این اثر ادبی بدست آورد؟

واژگان کلیدی: اورامانات، قاجاریه، پهلوی، عشایر، داواشی

مقدمه

عشایر در عهد قاجار و تا قبل از ظهور رضاخان یکی از پرتکاپوترین دوران ها را سپری کردند و این مهم نتیجه سیاست های حکومتی پادشاهان قاجار و سیر حوادث بود که در آن عهد اتفاق افتاد. با توجه به اینکه حکومت قاجار نتوانسته بود یک نیروی نظامی مدرن و بدون تعلقات بومی و قومیتی و یا جغرافیایی تاسیس کند پس وابسته به نیروی نظامی نامنظم ایلات و عشایر ایران زمین داشت. از سوی دیگر مواجهه با دولت قدرتمند روس و سپس

^۱ دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز

حضور دولت انگلیس و نفوذ آنان بر بسیاری از جوانب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، نوعی بی نظمی و هرج و مرج به وجود آورده بود و لذا مانعی برای هرچه متمرکز کردن قدرت دولت مرکزی قاجار بود و طرف دیگر با تقویت نیروهای عشایر بخصوص در مناطق مرزی و سرحدی آزادی عمل خاصی را فراروی عشایر آن مرزها گشوده بود.

شیوه حکومت و ساختار ایلی حکومتگران قاجار بستری را برای حضور هرچه بیشتر ایلات و قبایل در کنار دولت فراهم کرد. عدم وجود یک نیروی نظامی، ساختار ملوک الطوایفی و ارتباطات دوسویه روسا و سران قبایل و عشایر با دولت مرکزی رویدادهایی بسیاری را پدید آورد که برخاسته از اطاعت بدون چشمداشت از رئیس ایل بود.

نظام عشایری تهدیدی عمده برای صلح و ثبات کشور به شمار می‌رفت و علت اصلی آشوبها نابه سامانی‌های قرن گذشته بود. عشایر منبع ارزشمند درآمد و سربازان سوار نامنظم بودند، اما روسای عشایر بزرگتر می‌توانستند از دادن مالیات خودداری کنند، ضمن آنکه در مناطق ناآرام‌تر به ویژه در میان سنیان و گروههای غیرترک نوعی خودمختاری بالقوه وجود داشت (تاپر، ۱۳۸۷: ۵۲۵).

قبایل و عشایر کردها، عربها و ترکمن‌ها آنقدرها از حکومت قاجاریه تاثیر نمی‌پذیرفتند. ایلات و عشایر نیز مانند دولت قاجار با قدرتهای خارجی تماس گرفتند و مناسباتی برقرار کردند. دولت بریتانیا به بعضی از عشایر هدایا و سلاح می‌داد تا از آنها در راستای هدفهای خود بهره‌گیری کند (فوران، ۱۳۸۹: ۲۱۰). شاهان قاجار با توجه به نداشتن یک ارتش و نیروی نظامی نوین و قابل توجه وابسته به تفنگداران و سوران سران قبایل و عشایر بودند و در عین حال همیشه در هراس شورش و طغیان آنان بر علیه دولت مرکزی بودند.

قاجاریه اغلب مجبور بودند روسایی را تایید کنند و به رسمیت بشناسند که سلطه بی چون و چرای خود را بر قبایل مستقر کرده بودند. تایید حکومت و مشروعیت بخشیدن به آن برای بیشتر روسا امری مهم بود (مک داول، ۱۳۸۰: ۱۴۱). قاجارها هرگز نتوانستند ارتش منظمی ایجاد کنند که آنها را از وابستگی به جنگجویان قبیله بی نیاز کند (همان: ۱۴۵).

عشایر در دوره رضاخان

در فقدان گروه و تشکیلات سیاسی در کردستان ایران، این سران عشایر و ایلات بودند که در فضای سیاسی کردستان ایران تأثیرگذار بودند. سیاست این افراد نیز حفظ قدرت محلی شان بود. بنابراین تلاش داشتند تعاملی

مثبت با دولت ایران و نیز کردهای عراقی داشته باشند. البته در این میان افرادی همچون اسماعیل آقا سیمیتقو و عباس خان سردار رشید اردلان بیشتر نقش شورش را در برابر دولت ایران داشتند، ولی سایر سران و خان‌های کرد صرفاً در خیال حفظ قدرت محلی‌شان در ضمن تعامل مثبت با دولت ایران بودند. در این میان، سیاست اصلی آنها در مورد کردستان عراق، حفظ مناسبات دوستانه و نزدیکشان با سران کردهای عراق ضمن تنش زدایی در برابر دولت ایران بود. اما شدت یافتن سیاست‌های مرکزگرایانه دولت ایران به رهبری رضاشاه پهلوی و تلاش دولت ایران برای حذف قدرت‌های محلی و ریشه کن ساختن بساط ملوک الطوائفی، خان‌های کردستان را به نزدیکی بیشتر به کردهای عراق سوق داد. از این پس، سیاست خان‌های کرد ایران نزدیک شدن به کردهای عراقی بود. (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۴۸۵).

رضاخان با توجه به اینکه در مقطعی به عنوان یک قزاق در جنگ با متحدان شاهزاده سالارالدوله حضور داشت (کشاورز، ۱۳۷۷: ۱۴۱). و همچنین در مقطع زمانی کوتاهی در سنج در کنار حاکم آن شهر بود (مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۹۷). به خوبی با سرکردگان عشایر، متنفذین و نیروی آنها آشنایی کافی داشت.

هدف اولیه و اساسی رضاخان خلع سلاح کلیه قبایل بود. قبایل کرد شاید آن اهمیت اتحادیه‌های قشقایی و بختیاری را نداشتند، اما با این همه برای ثبات حاشیه غربی کشور خطری مستقیم به شمار می‌آمدند. اما خلع سلاح بستگی به توانایی نسبی و ثبات اوضاع داشت و با درگرفتن شورش در میان اشخاص ناراحتی چون محمودخان دزلی و جعفرسلطان هورامی و سردار رشید اردلانی روانسر که همه از کسانی بودند که باید اول از همه خلع سلاح می‌شدند، موانعی در کار آمد. برای مثال در سال ۱۹۲۵ م. سالارالدوله برای شوراندن عشایر دست به کوشش تازه ای زد و درست به همین اشخاص مراجعه کرد (مک داول، ۱۳۸۰: ۳۸۶).

نا آرامیهای مناطق کردنشین در دوره رضاخان و در قبال سیاست اسکات و خلع سلاح عشایر به درجات کمتر از مناطق لرنشین و فارس بوده است. اما تفاوت بسیار بزرگ و مهمی که وجود داشت این بود که مسائل کردهای ایران با مسائل کردهای عراق و ترکیه و سوریه پیوند می‌خورد و ابعاد سیاسی قضیه را بسیار پیچیده تر و خطرناک تر می‌کرد (رحمانیان، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی اواخر قاجاریه

داواشی دوران روی کار آمدن احمدشاه و جریان مشروطه را دوران متزلزل و پرخلل معرفی کرده است:

پایه‌ی زنده‌گی، «ئیران» خه‌له‌ل بی	جه‌نگ داوای دین بین الملل بی
ئه‌و وه‌خته سولتان ئیران قه‌جر بی	ئیران چون که‌شتی ده‌ریای خه‌ته‌ر بی
زهر ب سکه‌ی زهر ئه‌حمده‌د شای قاجار	چه‌ندانی نه‌هوی ره‌واج بازار
حوکمش‌ه‌کایه‌ت روزگار نه‌هوی	پایه‌ی ته‌خت ئه‌و پایه‌دار نه‌هوی

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۶۹)

در چنین اوضاع و احوالی، داواشی روی کار آمدن رضاخان را یک اقبال مهم برای ایران می‌داند چون توانست هرج و مرج را با سرکوب کردن اشرار بردارد و تاکید کرد که رضاخان به کمک انگلیس موفق به این کار شد.

له‌بیشه‌ی «ئیران» به‌ر ئاماشیری	چ شیری، شیری داننا دلیری
شیری و دلیریش شیاو عه‌یان بی	سه‌رباز بی و ساحیب ته‌خت که‌یان بی
وه‌کومه‌ک ئینگلیس مادی و مه‌عنه‌وی	جاگیر بی له‌ته‌خت ره‌زای په‌هله‌وی
هه‌تا بی به‌شائه‌وه‌ل ته‌دبیر که‌رد	له‌«ئیران» ئه‌علان سه‌رباز بگیر که‌رد
نه‌زم نزام دا چون باش دلیران	کوتا که‌رد، ئاشووب ئه‌شرار له‌ئیران
به‌وینه‌ی شاهان نادره‌ی نامی	ته‌شکیل دا وه‌سان سپای نزامی

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۶۹)

سردار رشید اردلان

محوریت منظومه هلاله زرده رویارویی و مقابله سردار رشید اردلان از آغاز و ورود سپهبد امیراحمدی تا زندگی در تبعید در تهران می‌باشد و تلاش می‌شود سیمایی که داواشی از سردار رشید در این منظومه ترسیم شده است مورد بررسی قرار گیرد.

از منظر داواشی، گناه سردار رشید کاریزما بودن و شهامت و دلاوری و حضور و تاثر نافذ وی در جغرافیای اورامانات بود:

سه رداره ره‌شید عالی میقدارن	ساحیب سپا و سان تیپ و سوارن
به‌ی ته‌وره سه‌ردار له روزگاری	نه‌ویهن له ده‌وره‌ی هیچ شه‌هریاری
به‌ره‌سم سه‌ردار به‌شکوه شاهن	مه‌نزوورش وه ته‌خت تاج و کولاهن
سه‌ردار سه‌رحه‌د کورده‌واریدن	له ناو سه‌رداران چون مانگ دیاری‌یه‌ن
عه‌زیم و شه‌ئنه‌ن روتبه‌ش عالی‌یه‌ن	ئه‌سل نه‌تیجه‌ی ئه‌سل والی‌یه‌ن
سه‌ردار ئه‌ره‌شه‌د، بوله‌ند ئیقباله‌ن	والی «کوردسان»، هه‌ژده مه‌حاله‌ن
ده‌ماغش له‌ئه‌وج، برج‌ناهیده‌ن	له «ئیران» هه‌ر ئه‌و سه‌ردار ره‌شیده‌ن

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۶۹)

سرآغاز ماجرای عباس خان سردار رشید به جریان شورش سالار الدوله علیه دولت مشروطه در تهران و همراهی او با شورشیان، باز می‌گردد. در خلال همین تحولات است که وی خود را به عنوان یکی از سرکردگان قابل اعتنا و مهم‌گُرد -بویژه طوایف روانسر و اطراف آن که قلمرو ملکی سردار رشید و کسانش محسوب می‌شد- نشان داد (بیات، ۱۳۷۱: ۲۰). عباس خان ظفرالسلطان فرزند علی خان ظفرالملک و نوه علی اکبرخان شرف‌الملک، حاکمان اردلان در جغرافیای روانسر و جوانرود، در جریان موفقیتی که در همداستان کردن داوود خان کلهر با شاهزاده سالارالدوله برادر محمدعلی شاه قاجار کسب کرد، از طرف شاهزاده ملقب به سردار رشید گشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۱۴).

سردار رشید در حوادث مهمی که در غرب کشور اتفاق افتاد توانست به خوبی کفایت و شهامت خود را نشان دهد و در واقع سرآمد سران عشایر در منطقه بود و به عنوان یک شخصیت کاریزما نشان داد که می‌تواند به خوبی سکاندار جریانات سیاسی روزگار خویش باشد.

با شکست سالارالدوله و کشته شدن یارمحمدخان در مقابله با فرمانفرما حاکم کرمانشاه، این بار جنگ جهانی دوم باعث شد که سیر حوادث پیچیدگی بیشتری پیدا کند و با توجه به ضعف دولت مرکزی، سران عشایر در مقابل حضور و نفوذ دول بیگانه روس، عثمانی، آلمانی و انگلیس دارای اهمیت قابل توجهی بودند. پیروزی سردار رشید و نیروهایش در کنار افراد تحت امر سنجرخان بر روسها محبوبیت وی را افزایش داد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۶۲-۵۶۱).

به طوری که در تداوم اقداماتش توانست توجه دولت موقت در کرمانشاه را به خود جلب کند و حاج عزالممالک اردلان که عضو کابینه بود فرمان حکومت کردستان به نام او صادر گشت (اردلان، ۱۳۹۳: ۱۲۷). با این وصف بزودی معزول گردید. با وجود خدمات سردار رشید و سرکوبی عشایر مندمی و گلباغی به حربه و حيله شریف الدوله حاکم کردستان دستگیر شده و به تهران فرستاده شد (مردوخ، ۶۰۴: ۱۳۷۹-۶۰۳). سردار رشید که توسط سیدضیالالدین طباطبایی از زندان رهایی یافت با ورود به روانسر «شروع می‌کند به کاغذپراکنی و فرستادن تحف و هدایا برای روسای عشایر و بدگویی نسبت به رضاخان وزیر جنگ.» (همان: ۶۲۱).

در اردیبهشت ۱۳۰۲ ش نیروهای نظامی لشکر غرب، همراه با واحدهای چریک متشکل از عشایر آن سامان، تحت فرماندهی امیرلشکر «امیراحمدی» از چند جهت بر سردار رشید هجوم آوردند: یک ستون متشکل از هنگ منصور و بخشی از سواران ارامنه (به فرماندهی گیگو) همراه با قوای چریک کلهر به فرماندهی عباس خان امیرمخصوص-قبادی- از طریق کرمانشاه؛ سرهنگ احمدخان منصور، فرمانده قوای کردستان نیز با قوایی حرکت کردند گذشته از قوای امیرمخصوص کلهر و سردار اکرم ولدبیگی، نیروهای سردار معتضد اورامانی و سالار منصور گوران و امیر مقتدر باباجانی نیز در جنگ بر ضد سردار رشید شرکت داشتند (بیات، ۱۳۷۱: ۲۸).

داواشی به دیدگاه نافذ سردار رشید می‌پردازد که سیاست دولت بر اسارت و کنار زدن همه سران عشایر است و در ادامه هریک از افرادی که در کنار دولت قرار گرفته اند نیز خود قربانی می‌شوند:

مه‌زانووم به‌ی ته‌ور جه‌هد و جه‌ختشه‌ن	ره‌زاخان خه‌یال، تاج و ته‌ختشه‌ن
ئه حمه‌د ناغه‌ش که‌رد وه ئه میر له‌شکه‌ر	ریشه‌ی سه‌رداران ماوه رو وه‌به‌ر
هان له‌و فه‌راسه‌ت ئاوات مه‌وزون	له‌ه‌شایرات یه‌ک‌ی نه‌مازوون
به فکر و ته‌دبیر، سه‌ردار ستورک	به کورد فارسش گه‌رد، به فارس گه‌رتش تورک
به «له‌ک»، «لور» له‌به‌ین، باز هم به لور «له‌ک»	مه‌وه‌ران له‌به‌ین ئیمه‌یچ یه‌ک وه یه‌ک

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۹۸).

وی در خطاب به سران عشایر تاکید می‌کند که همچون سپری مانع توجه دولت به آنها بوده است و پس از اسارت وی دیگر در امان نیستند:

ئیه‌وه جه‌من بی‌ئه‌سل مایه‌تان	به‌من موحه‌که‌م بی‌یه‌کسه‌ر پایه‌تان
من‌وینه‌ی قایی، ئیه‌وه‌قه‌لا بین	تا‌من بیم ئیه‌وه، دوور له‌به‌لا بین

ته گهر من نهوم يهك رو بي دريځ ماوه ران رهگ و ريشه تان له بيځ
 مه زانووم ئاخر، ئيوه چوون مه بوون گشت له دماي من تهر و توون مه بوون
 به ره مزئه فسوون، به دام ته زوير يهك وه يه كتری ماوه ران وه گير
 وه شال ماشته ي عه ياری جاري هه ريهك مه به ران وه هه بس شاري
 شهرت بو من جه داخ، ئيوه وه بي دهنگ روانسهر وه جا بازووم وه بي جهنگ
 (داواشي، ۱۳۸۹: ۵۹۹)

سردار رشید توسط سرهنگ گیگو تامین گرفت و لذا خود را تسلیم امیرلشکر غرب در همدان کرد. سردار رشید روز ۲۸ عقرب ۱۳۰۲ شمسی همراه با یکی از افسران ارکانحرب وارد تهران شد و رضاخان دستور داد... «با اطلاع سرهنگ محمدخان قلعه بیگی در شهر منزل بگیرد و در آنجا سکونت نماید» (بیات، ۱۳۷۱: ۲۸). در ادامه سردار رشید به دنبال اوضاع بی‌نظمی که بعد از عقب نشینی قهرگونه رضاخان به رودهن پیش آمد، در فروردین ۱۳۰۳ به روانسر گریخت. سردار رشید در ورود مجدد به روانسر، مجدداً شروع به تعقیب خیالات خود نمود. لکن این بار نتوانست جمعیت زیادی را با خود همدانستان گرداند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۳۱).

امیرلشکر غرب، جهت مقابله با سردار رشید دست به دامن آیت الله مردوخ شد. در ۱۹ رمضان ۱۳۴۲ ق تلگرافی از امارت لشکر به به آیت الله مردوخ فرستاده شد و از مردوخ خواسته شده بود همچون پارسال به جانب اورامان و لهن برود و قضایای گذشته را علیه سردار رشید تجدید نماید. مردوخ نماینده مخصوص به آن مناطق فرستاد و طی ۱۲ روز التزام پا به مهر از تمام روسا و خوانین اورامان گرفتند و آوردند. (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۳۲). در اواسط شوال ۱۳۴۲ ق (تابستان ۱۳۰۳ ش) سلطان کریش خان با قوای کرمانشاه، از طرف امارت لشکر و سرهنگ احمدخان منصور با قوای کردستان، حسب الامر امارت لشکر غرب، به جانب روانسر حرکت کردند. پس از دو مصاف جنگ سردار رشید شکست خورده، رو به خانه شیخ حسام الدین فرار می‌کند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۳۲).

سردار رشید که دیدار با شیخ حسام الدین و ملک محمود برزنجی دستاوردی برایش نداشت در نهایت در زمانی که رضاخان به زیارت نجف می‌رود، در آنجا به شفاعت آقایان علما او را عفو می‌نماید (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۳۲).

^۲ سردار سپه از خوزستان به بین النهرین رفت و عتبات عالیات را زیارت کرد و از راه کرمانشاه با تجلیل فراوان به تهران بازگشت. در بغداد در صحن کاظمیه، سردار رشید که از دست من متواری شده بود خود را به روی چکمه سردار سپه انداخت و مورد عفو قرار گرفت و قرار شد در تهران بیايد و عزلت گزیند (امیراحمدی، ۲۵۵: ۱/۱۳۷۳).

داواشی در جریان گفت و گوی سردار رشید با ملک محمود برزنجی چنین ناتوانی شیخ محمود را به تصویر می‌کشد:

مه‌لیک به مه‌رام، مه‌قسوود والی	فکرش که‌رده‌وه، وه‌ختی بی حالی
مه‌لیک له جه‌واب سه‌ردار ره‌شید	وات: به‌سته‌ن، نیه‌ن له را رای ئومید
مه‌قدورم نیه‌ن سه‌رباز و عه‌سکه‌ر	بدهم بوهری، په‌ری روانسه‌ر
وه‌زع سیاسی من شیرین نیه‌ن	چون ده‌ولت ئینه‌نگلیس لیم خوش بین نیه‌ن
سه‌لاحه‌ت ئیده‌ن چون باش دلیران	دووباره ته‌شریف بوهر وه ئیران

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۲۰).

تردد تعدادی از سران شورشی کردهای ایران در حوزه قلمرو شیخ محمود در سلیمانیه نگرانی‌هایی را به وجود آورده بود، از جمله سردار رشید اردلان که پس از شکست قوایش از ترکیبی از نیروهای محلی و نظامی در بهار ۱۳۰۲ و پیش از ملحق شدن به شیخ خزعل مدتی را نیز نزد شیخ محمود گذراند (رزم آرا، هفده: ۱۳۸۷).

داواشی توضیح می‌دهد که سردار رشید به توصیه ابوقداره حاکم لرستان راهی نجف می‌شود:

سه‌ردار ته‌شریفش وه‌لای نه‌قیب به‌رد	شه‌رح حال ویش عه‌رز نه‌قیب که‌رد
نه‌قیب وه گه‌رمی، وا دا دل‌داریش	سه‌ردار حاصل که‌رد، ئومیده‌واریش
نه‌قیب ده‌ستوور دا، په‌ی میهمان‌داری	شایسته و لایقه‌ق شان سه‌رداری
ئه‌و وه‌خت ره‌زاخان، هه‌زرت ئه‌شرف بی	زه‌وار هه‌زرت شاه‌نه‌جف بی
سه‌ردار شنه‌فتش وه‌ش ئاماش به‌دل	ره‌نگین بی ره‌نگش ره‌نگین‌تر له‌گول
والی شه‌رح حال، په‌ی مته‌وه‌لی	عه‌رز که‌رد و واتش تو بی و یا عه‌لی
مته‌وه‌لی ئه‌مر، سه‌ردار قه‌بوول که‌رد	شفاعه‌ت نامه‌ی نه‌وه‌ی ره‌سوول به‌رد
داش به‌ره‌زاخان خواهی نه‌خواهی	قه‌وول عه‌فووش دا، به‌ره‌سم شاه‌ی
وات ته‌ئمین گیانی مه‌ده‌رووم وه‌حق	به‌حق خودای، به‌رحق موتله‌ق
به‌و شه‌رت حازر بی به‌ره‌زای ره‌زا	دی ده‌ست کوتا‌ک‌ه‌یت له‌کوش و قه‌زا
ئه‌وه‌ها ته‌ئمین، مه‌ده‌رووم وه‌پیت	بشو دل وه‌ش به‌ر له‌سه‌ر جاگه‌ی ویت
وه‌لی مه‌بو ویت زوو به‌ی په‌ی تاران	دوور گیره‌چنه‌نی گه‌روی به‌دکاران

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۲۹-۶۲۷).

تیرماه ۱۳۰۲ شمسی سردار رشید در معیت شیخ عثمان، پسر شیخ حسام الدین وارد سنجند گردید و پس از چند روز در پایان یک سلسله مخابرات تلگرافی به تهران، توسط سردار انتصار راهی تهران شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۴۴). سردار رشید هنوز باوری به قول و وعده رضاخان باور نداشت و برای مستحکم کردن موقعیتش دست استمداد به جانب شیخ حسام الدین از بزرگان طریقت نقشبندی در اورامان دراز کرد:

یه کایه ک شـاهان نامی مه عنـه وی	«کورش» و «داریوش»، تا وه په هله وی
چه رخ چه نی هیچ کام تا سه ر نه وه رده ن	یه کسه ر گرفتار چه رخ چه پ گه رده ن
وه عده ش به عیده ن، وه فاش نهیره نگه ن	سه لاش کینه ن، سولحش په ی جه ننگن
من ئیمشه و حه تمی، مه گیلوم وه په س	فه قه ت ئی قسه ویت بزانی و به س
ئاره زووم دیدنه ن، «حسام الدینه ن	جای سـدق و سه فا و عیلم و یه قینه ن
ته ئمین گیانی، بـده رو وه پیـم	مه شووم وه «تاران»، وه سه ر قه ول ویم

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۳۲).

داواشی به صورتی عبرت گونه از مواجهه سردار رشید با سران عشایر منطقه که روزگاری با دولت و علیه او بودند، یاد می کند:

سه ردار ره شید، هات وه ناویان	چاوی کفت وه زع، ناحه ساویان
سه ردارانی دی، بال به سته و هـزین	سه ری ته کان دا، هر وه پی کهنین

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۷۰).

سردار رشید بیش از چهارده سال را در زندان های رضاشاه سپری کرد. با آن که وی پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی از زندان آزاد شد، ولی همچنان در تهران تحت نظر بود. در این سالها و در پی تغییر هر کابینه، وی به نخست وزیر وقت نامه یا نامه هایی نوشته و مسایلی چون افزایش مقرری، کسب وام، اجازه بازگشت به کردستان و یا صدور دستور رسیدگی به اختلاف های ملکی اش در کردستان مطرح کرد (بیات، ۱۳۷۱: ۳۰). با این وصف چندان توجهی به درخواست های وی نشد. وی تا زمان مرگش یعنی بهار ۱۳۴۲ شمسی در تهرات تحت نظر بود. با دستگیری سردار رشید نظام سنتی حکمرانان اردلان بر جوانرود و ایل جاف فرو پاشید (سلطانی، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

داواشی در نهایت در پایان منظومه هلاله زرده اینچنین به توصیف سردار رشید اردلان می پردازد:

سهررداری لایه‌ق، باش و دلسوزوو	نیشانه‌ی مهردی و غیره‌تی هوزوو
روسهم ئاسا خوهی، له وهخت کارزار	دونیا له دوزمن مه‌کهرد تهم و تار
توفان، سپاش وه ههر لا مه‌شه‌ند	کاو و کووینه‌ی یه‌ک له بیخ مه‌که‌ند
ده‌سته‌ی تفه‌نگ‌چیش مه‌شیان وه سه‌نگه‌ر	په‌ی سه‌د کافی بی ته‌نیا یه‌ک نه‌فه‌ر
چاب‌ک سه‌واران داو دیده‌و تونده‌و	رو له دوزمنان مه‌که‌ردن وه شه‌و
له‌شکه‌ر مه‌وج مه‌دا، چون دریای جه‌یحوون	به‌رق ئاسا له خه‌سم مه‌دا شه‌بیخوون

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۷۹-۶۷۸).

سپهبد امیراحمدی (امیر آقاخان).

داواشی از نقش مهم سپهبد میراحمدی در سرکوب سردار رشید یاد می‌کند و به عقیده وی یکی از ابزارهای مهم سرکوب این شخصیت بوده است که با توجه به داشتن کفایت‌های نظامی و جدیت و تابعیت محض از اوامر رضاخان، وی مامور این کار می‌شود:

فه‌رمان دا ئه‌میر، غه‌رب غه‌زه‌ب خو	ده‌عوای سه‌ختی هه‌ن راجعه‌ن وه‌تو
نه‌دارووم بجوز تو وه که‌س ئومید	حازر بو په‌ی جه‌نگ، سه‌رداره‌رشید
ئه‌حه‌د ئاغه‌جا، سینه‌که‌رد سپه‌ر	که‌فت وه ته‌داروک کارسازی له‌شکه‌ر

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۲)

همچنانکه منابع تاریخی و پژوهشگران معاصر بر آن اتفاق نظر دارند سرکوب سران عشایر و متنفذان بومی مناطق مختلف ایران نتیجه‌ی سببیت نیروی نظامی و البته وجود دودستگس و رقابت میان این افراد بود.

حقیقت این است که حساس‌ترین و مهمترین مراحل زندگی سپهبد امیراحمدی در دوره رضاخان بود. وی یکی از نمونه‌های برجسته عناصر نظام حکومتی پهلوی است. شاه در حالی که او را بزرگترین تکیه‌گاه عملیات نظامی خود می‌شمرد و وی را گاه با این تعبیر که «دلم می‌خواست قدرتی داشتم و شما را دوشقه می‌کردم» یعنی کاش تو

دو امیراحمدی بودی که در دو جای آشوب زده به من خدمت می کردی، توصیف می کرد در همان حال مامورین خفیه بر او می گمارد (زرگری نژاد، ۱۳۷۳: ۵-۱/۴). گزارشهای سرکوبی ایلات و عشایر در خاطرات امیراحمدی که در آن وی می کوشد تا ارتش و عمدتاً خود را عامل توفیق در این راستا نشان دهد، خواننده دقیق را به نکته جالب دیگری در مسائل دوره سلطنت رضاشاه توجه می دهد که عبارتست از ناتوانی ارتش و نمایشی بودن ارتش نوین رضاشاهی... در واقع تعداد قابل توجهی از پیروزیهای ارتش بر نیروهای عشایری دیگر و در منطقه لرستان به یاری عشایر کلهر انجام می گرفت. و برخی از پیروزیهای ارتش بر عشایر، نه در پرتو توان رزمی صرف، بلکه با توسل به تطمیع، تهدید و از طریق تحمیل کشتارهای فاجعه انگیز و وحشترا انجام گرفت (زرگری نژاد، ۱۳۷۳: ۱۵-۱۶).

امیراحمدی درباره چگونگی سرکوب سردار رشید نوشته است: «عباس خان قبادیان در اثر تقویت من موفق شد که در ایل کلهر نفوذ از دست رفته خود را بدست آورد و سلیمان نیز طی این مدت به دست یکی از برادرانش کشته شد. ایل سنجابی همچنان همکاری خود را از جهت کرمانشاه با سردار رشید حفظ کرده بود و در جهت کردستان نیز بیشتر اسلالت تحت امر و اطاعت او بودند. من همان دوازده هزار نفر کلهر و گوران و ولدبگی را که سلیمان کلهر روزی از آنها مرا بیم می داد، بدست عباس خان قبادیان تابع اراده قشون نمودم و دستور دادم که به سردار رشید حمله کنند خود نیز با یک گردان نظامی و چهار عراده توپ کوهستانی از راه طاق بستان به روانسر حرکت کردم و از سه جهت به سردار رشید حمله شد. قبادیان جمگ رشیدانه ای کرد و سردار رشید عقب نشینی کرد و خودش به بغداد گریخت. ولی بیشتر سواران او و سنجابی را گرفتیم و خلع سلاح کردیم که در میان آنها علی اکبرخان سردار مقتدر و حسین خان ببرالسلطنه بودند که زنجیرشان کردم و در اردوگاه نگاه داشتم» (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۱۹۷-۱/۱۹۸).

برای آراماندن شورشهای قبیله ای همیشه نیاز به اعمال نیروی نظامی نبود. برخی از آنها با ارضاء شورشیان یا استفاده از تضادهای درونی آنها خاتمه یافت برخی از آنها و قدرت های محلی دیگر به میل خود با دولت کنار آمدند و گاه در سرکوب عشایر دیگر شرکت کردند (همان، ص ۳۵۲) در طرف دیگر زیاده روی های فرماندهان نظامی در سرکوب شورشگران قرار داشت خشونتی که قوای دولتی در لرستان از خود بروز داد ابعادی افسانه ای یافت سپهبد امیر احمدی نیز به همین مناسبت قصاب لرستان نامیده شد (شیرازی، ۱۳۹۶: ۶۴۵).

نقش گروه‌های ایلی در فراهم ساختن نیروهای ایل برای ارتش شاه بسیار مهم بود. در واقع تا ظهور دولت مدرن پهلوی، اغلب سلاطین ایران ترجیح می‌دادند برای انجام وظایف نظامی و اداری، به جای صرف هزینه‌های هنگفت جهت تشکیل ارتش منظم و برقراری نظام متمرکز اداری، به کمک‌های رؤسای ایلات تکیه کنند (احمدی، ۱۳۸۳: ۷۳). قاجارها بویژه از اواسط قرن نوزدهم/سیزدهم هجری، بیش از آن ضعیف بودند که بتوانند، بدون کمک رؤسای ایلات، کردستان را کنترل کنند. علی‌رغم تلاش قاجارها برای ایجاد تمرکز در ایران از ۱۲۸۲ ق/۱۸۶۵ م این سیاست موفق از کار درنیامد و والیان کرد در عین وفاداری به شاهنشاه همچنان اعمال قدرت نیز می‌کردند. ابزار قاجارها ترکیبی از سیاست «تشویق و تنبیه» و «تفرقه بینداز و حکومت کن» در قبال رؤسای ایلات کرد بود (احمدی، ۱۳۸۳: ۸۷).

گریش و گریگو

از افسرانی که داواشی به کرات از آنها یاد کرده است اسامی کریش و گریگو [گیگو-گریگور] قابل توجه است. افسر کری خان [کریش] از نخستین داوطلبان ارمنی بود در سال ۱۳۲۶ ق/۱۲۸۷. ش در جریان تلاش‌های مشروطه خواهان از قفقاز وارد تبریز شد. وی رهبر نظامی حزب داشناک ارمنی بود (یزدانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱). کری خان در جنگ مجاهدان مشروطه با نیروهای شاهزاده سالارالدوله در همدان که منجر به مرگ یفرم خان فرمانده آنها شد، از پراکندگی نیروهای دولتی جلوگیری کرد و به عنوان جانشین یفرم خان انتخاب شد و نام واقعی او آرشاک گاوانیان بود. ارمنیان او را کری یعنی دایی می‌خواندند (همان: ۳۰۲).

سپهبد امیراحمدی درباره استخدام نیروهای ارمنی در دوره رضاخان نوشته است: «سردار سپه که تازه از جنگ با میرزا کوچک خان فراغت یافته بود، خود در اردوی قصر قاجار ماند و مرا مامور کرد که برای رفع غائله امیر موید به سوادکوه بروم. در مرداد ماه ۱۳۰۰ من با یک فوج سوار و یک گردان پیاده و دو توپ کوهستانی و چهار توپ مسلسل به طرف سوادکوه رفتم. این نیرو از جهت اینکه چهار پنج ماه تحت تعلیمات قرار داشتند، چندان مورد اعتماد نبودند و من فکری به خاطر رسید که از ارامنه مجاهد که در اطراف یفرم خان بودند و در جنگ‌ها آزموده شده بودند، عده‌ای با خود ببرم. گریگور را که مرد جنگی بود و با سردار سپه نیز آشنایی داشت و با من هم دوست بود با درجه سرهنگی وارد قشون کردیم و او نیز چند نفر از ارمنی‌ها را، امثال گریش و آبرام و ایوان با درجه افسری

آورد و از ارمنی ها یک اسکادران تشکیل دادیم... که در جنگ های لرستان و کردستان و غیره رشادت هایی نمودند» (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۱۸۴-۱۸۳/۱).

در جریان حمله به روانسر و گریختن سردار رشید اردلان، پس از یک ماه، سرهنگ گریگو جانشین امیراحمدی شد و گریگو تلاش کرد که به هرصورتی سردار رشید را به تسلیم شدن مجاب کند:

«گری گو» جامه‌ی ته‌زویرش پوشا پهی گرتن «سهردار» مهرانه کوشا
چهند کس له ئه‌شراف، نامی قه‌بيله وه قه‌ید قورئان، که‌رد وه‌سیله
سهره‌نگ گری‌گوو با چهندین سه‌وار سه‌وار بین وه عه‌زم، دیدن سه‌ردار
واتش :به «سهردار مه‌شووم وه تاران ماوه‌رووم حوکمئ، خاس‌تر له جاران
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۲).

در جریان شورش دوم سردار رشید، این بار فرماندهی عملیات بر عهده کریش ارمنی بود و وی برای موفقیت در کارش به حربه ای متوسل شد:

فکرش که‌رد «کریش» فه‌وری وه ئاسان یه‌ک نه‌فه‌ر له سه‌مت، والی لورسان
با نامه‌ی جه‌علی، کیاست پهی سه‌ردار به نه‌وعئ سه‌ردار پهی نه‌ورد وه کار
سه‌ردار سه‌ر به‌س که‌رد، عیّ‌لش که‌رد وادار بار که‌ردن یه‌ک‌سه‌ر، له ده‌ور سه‌ردار
بی وه چاره‌سه‌ر، پاشیان و په‌ریش ئه‌مر هی‌رش دا، به فه‌وری کریش
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۵).

امیرمخصوص کلهر

سپهبد میراحمدی برای سرکوب سردار رشید و در راستای دعوت سران عشایر منطقه به همکاری با وی از امیرمخصوص کلهر (عباس قبادیان) کمک گرفت. داواشی به خوبی به این موضوع پرداخته است. تلاش لشکر غرب در بسط تدریجی حوزه اقتدارش در کرمانشاهان با دشواری چندانی روبرو نبود؛ لشکر غرب پس از مداخلاتی

چند در اختلافات داخلی ایل کلهر که به حذف سلیمان خان امیر اعظم و برآمدن عباس خان امیرمخصوص منجر شد، با همراه داشتن امیرمخصوص و نیروی کلهر با قدرت بیشتری وارد عمل شد (بیات، یازده: ۱۳۸۷) ۱۲

عباس خان نوه داود خان رئیس ایل کرد کلهر بود. در دوران جنگ جهانی اول همراه با ایل کلهر به حکومت «مجاهدین» پیوست که به ریاست نظام السلطنه مافی و شرکت سیاستمداران دموکراتی که از تهران آمده بودند، با حمایت آلمان و عثمانی در کرمانشاه تشکیل شد. او چند سال با نیروهای انگلیسی و روس جنگید تا سرانجام به خواست انگلیسی‌ها، صارم‌الدوله که حکمران کرمانشاهان بود، او را دستگیر کرد و به تهران فرستاد.

عباس خان به مدت دو سال تا وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در تهران تحت نظر بود. پس از کودتا با کمک رضا خان سردار سپه پس از برادرش پاشا خان، رئیس ایل کلهر شد. او سپس همراه با امیرلشکر امیراحمدی که فرمانده لشکر غرب شده بود به کرمانشاهان رفت و در خلع سلاح عشایر با او همکاری کرد.

با مرگ داودخان کلهرها با مخالفان متعدد خود صلح کردند. رهبری قبیله بر عهده دو جوان افتاد پسر بازمانده داودخان بنام سلیمان خان و نوه او بنام عباس خان طبعاً این دو برای ریاست با هم به رقابت پرداختند و قبیله یک‌چند دستخوش ضعف و زوال بود (مک داول، ۱۳۷۶: ۱۶۳). در آغاز با مرگ داودخان کلهر، و حاکمیت عبدالحسین میرزا فرمانفرما، سلیمان خان فرزند داودخان فرمان حکومت ایل کلهر را گرفت. تا سال ۱۳۳۲. ق که فرمانفرما در کرمانشاه حاکم بالاستقلال بود، حکومت سلیمان خان نیز کاملاً تثبیت شده بود و نافذ بود. اما با رفتن فرمانفرما و حاکمیت امیرمفخم بختیاری در کرمانشاه و نیز حضور دولت عثمانی و عداوت میان انگلیس با فرزندان داودخان، منازعات داخلی میان ایل کلهر شکل گرفت. در این میان چون مادر سلیمان خان دختر رضاقلی خان سرتیپ لود، از لحاظ پیوستگی های متداول ایلی نیز جز اقتدار و محبوبیت خویش پایگاهی نداشت (سلطانی، ۱۳۷۲: ۵۹۱). وصلت عباس خان قبادیان با احترام الدوله دختر علی اعظم خان زنگنه امیرکل که او را با هدایت الله پالیزی که او نیز داماد امیرکل بود در یک دایره قرار می داد و لذا مناسبات و ارتباطان عباس خان گسترده شد و در جریان رفت و آمدهای مداوم و مکرر از طریق قنصل خانه انگلیس ریاست مسلم و مالکیت شرعی او در کلهر به وی گوشزد شد. از طرفی عمه او همسر یکی از پسران صمصام الممالک سنجابی بود و با توجه به اینکه در آغاز کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ سلیمان خان و عباس خان در تهران تحت نظر بودند، رضاخان که در پی همدستان برای آینده خود بود، در تهران با عباس خان امیرمخصوص تماس گرفته و او را آزاد کرده و به همراهی احمدآقاخان امیرلشکر (سپهبد میراحمدی) و برای مقدمات حکومت بلامنازع کلهر به کرمانشاه فرستاد. بر سر احراز حکومت کلهر در منطقه بین

۳. مقدمه کتاب عملیات اورامان (۱۳۸۷)

سلیمان خان و عباس خان رقابت و تلاش و نزاع مخفی، آشکار گردید (سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۰۳). سردار مقتدر سنجابی در این باره نوشته است: «پس از کشته شدن داودخان فرزند بلافصل و بزرگتر او سلیمان خان بود که خود را وارث پدر و حاکم و رئیس ایل میدانست. اما نوه داودخان، عباسخان پسر جوانمیرخان که نخست ملقب به سردار اقبال بود، سپس امیر معظم و پس از آن امیر مخصوص گردید، چون پدرش در حیات داودخان فوت کرده بود شرعاً و قانوناً از میراث عظیم نیای خود سهمی نداشت ولی او خود را الیق و اعقل از سلیمان خان عمویش برای حکومت و ریاست ایل میپنداشت... عباس خان برای تقاضای کمک و مساعدت به خانه های ما آمد. من به برادرانم سردار ناصر و سالار ظفر گفتم که فرمانفرما در دشمنی با ما مصمم است. ما باید با جان و دل با عباسخان همراهی نماییم به فکر استحکام پیمانها و تجهیز نیرو افتادیم. صفرخان رئیس طایفه نیریجی را که در آن زمان تنها دوست مطمئن ما در گوران: بود، نزد جهانبخش خان رئیس طایفه تنگچی فرستادیم و او را که با رشید السلطنه رقابت داشت با خود همراه ساختیم سردار رشید اردلان را نیز دعوت کردیم که بی عده و جمعیت به خانه ما آمد و می خواستیم که او را واسطه قرار بدهیم که شاید بی جنگ و خونریزی بین سلیمان خان و عباس کلهر اصلاح فراهم آید. شنیدیم که فرمانفرما وکیل الملک کرمانشاهی را پیش سلیمان خان فرستاده و او را از قبول صلح و اصلاح برحذر داشته است... پس از این تدارکات با قریب یک هزار و پانصد سوار عازم هارون آباد شاه آباد فعلی شدیم عباس خان امیر مخصوص نیز با دایی ها و عده خویش به ما ملحق گردید. در حینی که مشغول صحبت راجع به ترتیب صلح بودیم، اردوی سلیمان خان امیراعظم به ناگهان بر ما حمله آورد. کار از گفتگو گذشته و به کارزار رسیده بود. در حقیقت رشادت سوار سنجابی در آن روز فراموش شدنی نیست با چنان غیرت و شهامتی خود را به صف مهاجمین زدند که در ظرف نیم ساعت از هر طرف بر گلهرها شکست وارد آمد. از جانب ما چهار کشته و ده نفر زخمی داشتیم ولی تلفات کلهرها شاید از پنجاه نفر هم متجاوز بود. قسمتی از ایل آنها نیز غارت شد. سلیمان خان امیراعظم و وکیل الملک فرستاده فرمانفرما گریختند و از راه زواره کوه و شیان به کاروانسرای ماهدشت رفتند. نزدیک غروب از تعاقب شکسته کلهر مراجعت کردیم. دستور دادیم چادر و اثاثیه اردو را از هارون آباد به زواره کوه منتقل کردند. در همان شب و تا فردا اول صبح تقریباً تمام خوانین و کدخدایان کلهر به اردوی ما آمدند. و با عباس خان امیر مخصوص بیعت کردند و وی در ایل استقرار کامل یافت.» (سنجابی، ۱۳۹۳: ۲۲۱-۲۱۹). با این وصف تنها با ترور سلیمان خان بود که امیرمخصوص کاملاً حکومت ایل کلهر را به دست آورد. سلیمان خان طی نقشه ای که رضاخان از آن آگاه بود، توسط احمدآقاخان ترور گردید (سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۰۵).

فکرش که رده وه، له پرووی فه راسته
 نامه یه نویسا، وه ئه میر مه خسوس
 نیهن له ئیران که سی و زیهر
 ئیل عه مه له، که له ور وه جاری
 بهرپاش که رد خه رگای، خه میه ی سیاست
 نامی دلاوهر، شهرت و شوون درووس
 هر تونی لایه ق، رئیس العشایر
 باوهر چه نی ویت، هه زار سواری
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۲).

امیراحمدی از امیرمخصوص کلهر خواست که عشایر جوانرود را با دادن تامین، مطیع و در خدمت دولت درآورد:

ئه میر چی سوجه، و سپا بود به رد
 وات: وه ئی حترام، ئه میر عالی
 هر کاریت که رده ن، جاف جوانرۆ
 سپه ه بود ئه حسه ن، ئافرینش که رد
 جادار داوود، هام په زم والی
 ته ئمین دهر پیشان، مو تیع بان وه تو
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶).

سردار اکرم ولدییگی

عباس قبادیان (امیرمخصوص) میانه خوبی با بهرام بیگ ولدییگی (سردار اکرم) داشت و توانست از طریق وی عشایر جاف جوانرود و اورامی جعفر سلطان اورامی را با دولت همراه سازد.

عه رز که ردش ئه میر، له رووی په ویه ی پاس
 چون چه ندی جه ی وه ر، سه رداره ئه کرم
 چه نی چه ند نه فه ر، عوقه لای عاقل
 یه کسه ر مو تیعه ن، جومله عام و خاس
 دلدار په زمی، عالی مو حتره رم
 ته شریفش ئاوه رد، و به نده مه نزل
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶).

امیرمخصوص از نفوذ و قابلیت سردار اکرم ولدییگی استفاده کرد. طایفه ولدییگی از جمله طوایف جاف جوانرود بودند که قرابت نزدیکی با سردار رشید داشتند-در واقع سردار اکرم و برادرانش پسرخاله های سردار رشید بشمار می آمدند-اما عملکرد سردار رشید موجب رویگردانی آنان از وی شد (سلطانی، ۱۳۷۲/۲: ۲۴۶). در واقع در اوان تشکیل ارتش در منطقه کردستان و کرمانشاهان عامل تعیین کننده هنوز نیروهای محلی و موازنه قوای آنها بود و نه توان واحدهای اعزامی لشکر غرب (بیات، دوازده: ۱۳۸۷).

علی اکبر وقایع نگار کردستانی در ذکر طایفه ولدییگی نوشته است در خاک جوانرود ساکن هستند و بهار و تابستان در محال شانیکان (شاینگان) و کره وز و کوهستانات بازان علفچرانی و پاییز و زمستان را در دامنه منجه و

جیگران و سورمر و رازان توابع زهاب قشلاق می‌نمایند (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۱: ۷۸-۷۷). طایفه ولدبیگی از جمله طوایف جاف جوانرود بودند که به مناسبت قرابت نزدیک با سردار رشید اردلان [بهرام بیگ اردلان و برادرانش از بطن رعناخانم، پسرخاله های سردار رشید بودند]، در دوران مبارزات و کوبه جویی های او با وی همراه گردیدند. اما عملکرد سردار رشید موجب شد که از وی رویگردان شوند. بهرام بیگ سردار اکرم در جریان اعتراض به کشته شدن محمدتقی بیگ باباجانی توسط سردار رشید، محبوس گردید و حتی قرار شد که وی نیز کشته شود (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۴۷-۲۴۶).

در دوران مشروطیت و پادشاهی احمدشاه و با توجه به جنگ جهانی اول و ضعف دولت مرکزی و نیز حضور دولتهای روس، انگلیس، عثمانی و آلمان در منطقه در واقع متنفذان عشایر قدرت اصلی منطقه بودند که تحت امر سرکردگان نامدار در بازی سیاست قرار گرفته بودند. با این وصف در نتیجه عدم پیروی از سیاستی خاص و دخالتهای دول بیگانه شاهد دسته بندیها و درگیریهای و گسست ها و پیوندها و زدوبندهای متعدد هستیم و لذا وجود رقابت میان سران عشایر باعث شد که نتوان با اطمینان از کنار هم قرار گرفتن ایلات مختلف در منطقه یاد کرد و بر این اساس سردار اکرم ولدبیگی و جعفرسلطان هورامان و خاندان وکیل جوانرود در کنار قدرت برتر دولت مرکزی قرار گرفتند.

به گفته داواشی اولین نفر از عشایر که فرمان شیخون داد، سردار اکرم ولدبیگی بود:

ئیتدا سه‌ردار ئه‌کرهم بی ئاگا هه‌ر به‌و شه‌و فه‌وری شه‌بیخونش دا
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۰).

جعفرسلطان هورامی

دوره ریاست جعفرسلطان مقارن با ترور ناصرالدین شاه و آغاز تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران بود. جعفرسلطان در اورامان، جوانرود و پاوه و نقاط مجاور آن، سال‌ها نفوذ یافته و تا این تاریخ اجازه نداده بود که احدی به این مناطق راه یافته و یا کوچکترین اقداماتی از طرف حکومت مرکزی در این نواحی بشود. حتی یک دو مرتبه که اردوهای به طرف اورامان حرکت کرده بود تمام افراد را لخت کرده و کلیه سلاح آنها را گرفته بودند و بدین

^۴ کتاب خاطرات علی اکبرخان سردار مقتدر سنجابی تحت عنوان ایل سنجابی و مجاهدت ملی گویای زدوبندها متعدد سران عشایر و دخالتهای دول بیگانه می باشد.

قسم از کوچکترین نفوذ و قدرت دولت در این ناحیه کوهستانی جلوگیری شده بود. در این منطقه جعفرسلطان که در حدود نود سال داشت با سی و یک نفر پسران و دویست نوه و بستگان نزدیک خود سازمانی داده بود که مجموعاً شامل چهار الی پنج هزار تفنگچی بود و اصول اداری آن از سایر عشایر به کلی متمایز بود (رزم آرا، ۱۳۹۳: ۸۰).

اولین حضور سیاسی و قدرتمند جعفرسلطان به شورش شاهزاده سالارالدوله برمی گردد و منابع تاریخی آن عهد به حضور اورامانی های طایفه لهن در کرمانشاه به ریاست جعفرسلطان بر آنها اشاره کرده اند (فریدالملک، ۱۳۵۴: ۳۸۰). تفنگچیان اورامی برای نجات دادن سالارالدوله در دوستون پایداری کردند و هرچند ستون مدافع به اسارت مجاهدین مشروطه درآمد ولی موفق به نجات شاهزاده سالارالدوله شدند و نقش جعفرسلطان و پسرانش کریم بیگ و محمدامین بیگ انکار ناپذیر و قابل توجه بود (مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۲۷؛ سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۶). در نتیجه این پافشاری و استقامت کریم بیگ (سلطان) با سی نفر تفنگچی که پشت به دشمن نکردند و جلوگیری اردوی مجاهدین را می کردند، به اسارت درآمدند، آنها را دستگیر و در تهران زندانی کردند، پس از دو سال که نظام مشروطه مستقر گردید و کارها به پایان رسید، آزاد شدند (سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۶).

از دیگر حوادث مهم که تابع حوادث مربوط به حضور سالارالدوله بود، قیام یارمحمدخان کرمانشاهی سردار مشروطه بود که این بار در مقابل حاکم دست نشانده دولت مشروطه در کرمانشاه قرار گرفت و درکنار خصم و معارضش یعنی سالارالدوله قرار گرفت و جعفرسلطان اورامی نیز در این واقعه نیز همسو با گرایش جمعی عشایر منطقه در کنار آنها قرار گرفت (سلیم، ۱۳۹۲: ۲۰) و دویست تفنگچی به رهبری فرزندانش احمدبیگ و محمدرشیدبیگ به اردوی یارمحمدخان فرستاد (سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۷).

جعفرسلطان در کنار سردار رشید اردلان حضور موثری در حوادث مهم آن دوران یعنی جنگ جهانی اول و حضور دول خارجی در منطقه و همچنین دولت مهاجرین در کرمانشاه داشته باشد. سرکوب عشایر مندمی و گلباغی که به تمرّد در مقابل حاکم سنندج شریف الدوله برخاسته بودند، از مواردی بود که جعفر سلطان در کنار عشایر جاف و تحت رهبری سردار رشید اردلان صورت گرفت. مردوخ می نویسد: «هرچند سردار رشید برحسب تقاضای شریف الدوله و امتثال امر او بود، اما مقصود اصلی او انتقام سال ۱۳۳۶ ق بود، که گلباغی ها با او بد کردند» (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۰۳).

در گفتگوی امیرمخصوص کلهر با امیرلشکر اهمیت وکیل جوانرود و جعفر سلطان اورامی و سردار اکرم ولدبیگی مشهود است که داواشی به فراست به نظم بیان کرده است:

وات :جه عفر سولتان، مه عرووف نامی
 نه تیجه ی بیژن، جو یای شکاره
 سان شهست سالهی، تهخت ئه ورامی
 جه نهسل بههمه، ئه سفه ندیاره
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶).

داواشی اقدامات جعفرسلطان در جریان حمله به روانسر را چنین توصیف کرده است:

سان ئه ورامان به ته ده ماخی
 بفرما یه کسه ره به گ و به گزاده
 فه رماش ئاغه به گ، میر قشلاخی
 موسه له ح په ی جهنگ بیان ئاماده
 مه بو بپوشیم، سه حرای روانسه ره
 فه وری هه ره به و شه و حه ره که ت که ردن
 مه واتی سپای «سهلم» و «توور» جوشان
 چون موور و مه له خ، روانسه ره پوشان
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۱).

در جریان شکست و گریختن سردار رشید در شورش دوم که وی به جعفرسلطان اورامی پناه برد، داواشی گفت وگو هایشان را بدینصورت نوشته است:

له بهین سو حبهت والی کوردسان
 مه نزو ورم ئیده، وینه ی زال زهر
 رووی خه تابش که رد، وه جه عفر سولتان
 را نمایم که، له خهیر و له شه ره
 خه یالم که رده، بشوم وه ئی راق
 وه شه رتی نه بو، پهریم وه نهنگی
 هه ره ئیمشه و وه جهخت که رووت ره وانه
 مه موافق بی، چه نیم وه تفاق
 جه و اب دا سولتان، سان سام سهنگی
 ماچووم به له دی وه بی به هانه
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۸)

خاندان وکیل جوانرود

برای آشنایی با خاندان وکیل جوانرود لازم است نکاتی چند در ارتباط با جغرافیای جوانرود بیان شود. سوای قدمت این جغرافیا بصورت مکتوب اولین بار در سال ۱۰۶۷ قمری و دوره حکومت شاه عباس دوم صفوی کلمه جوانرود در متون تاریخی ذکر شده است. با فوت سلیمان خان اردلان، منطقه طوایف جاف در مقطع حکومت شاه عباس دوم پادشاه صفوی، به توصیه مریدسلطان کلهر، از حاکمیت اردلان منتزع شده و بصورت مستقل تحت معیت صفی خان سلطان گوران میرضیالدینی قرار می گیرد (شریف قاضی، ۱۳۸۷: ۲۹؛ خسرو اردلان، ۱۳۸۶: ۳۲)

صفی خان سلطان که با طوایف متعدد از عشیره خود از زهاب به محل جوانرود و ایل جاف آمد(سلطانی، ۱۳۷۲: ۱۲۸/۲ و ۳). صفی خان و فرزندانش حاکمیت جوانرود را تا دوره قاجاریه و روی کار آمدن امان الله خان اردلان در دوره فتحعلیشاه قاجار بر عهده داشتند و از آن زمان به بعد خاندان اردلان وارد جغرافیای جوانرود شده و با حذف خاندان صفی سلطان در تعامل با عشایر جاف و سران آنها می شوند. امان الله خان فرزندش محمدصادق خان را به این منطقه فرستاد و صفی خان سلطان دوم از منصب حاکمیت برکنار گشت.

در ورود مجدد خاندان اردلان به جوانرود، عبدالله بیگ وکیل در برابر محمد صادق خان ایستاد و به همین خاطر مغلولاً به کردستان نزد امان الله خان فرستاده شد. طغیان و عدم اطاعت ایل جاف جوانرود پس از مرگ امان الله خان باعث شد برای مقطعی محمدصادق خان توسط خسروخان معزول شود. با مرگ عبدالله خان، فرزندش غفاریبگ برای آنکه مانند پدر در دام دستگاه حکمران اردلان گرفتار نیاید به آمدن و استقرار دائم در قلعه جوانرود تن در نداد و تنها در ایام بازگشت ایل و فصل زراعت مدتی را در قلعه ساکن می گشت. حکمران اردلان برای موفقیت خویش ایل ستم بیگی را در مقابل هم قرار داد و در این میان فتاح آقا بزرگ ایل ولدبیگی و نیز غفاریبگ وکیل و پسرانش قادربیگ و نادربیگ کشته شدند. چنین نقشه ای شکاف عمیقی در اتحاد و برادری هسته اصلی جاف بوجود آورد. امین بیگ وکیل همزمان با حکومت علی اکبرخان شرف الملک اردلان برجای پدر نشست. در این دوره وکیل در کنار حاکم اردلان قرار گرفته بود و یا اینکه در مقابل وی قرار نگرفت و در عوض حبیب الله بیگ باباجانی و رستم بیگ ولدبیگی در حال ستیز و مبارزه با خان اردلان بودند. پس از امین بیگ به ترتیب محمدبیگ وکیل و عبدالکریم بیگ وکیل بر منصب ریاست ایلی قرار گرفتند(سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۱۹۹).

عبدالکریم بیگ با شرکت در قیام یارمحمدخان کرمانشاهی بر علیه حاکم کرمانشاه فرمانفرما، در جریان درگیری در کرمانشاه کشته شد(مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۴۵-۵۴۳؛ سنجابی، ۱۳۹۳: ۲۱۳؛ صالحی، ۱۳۹۷: ۳۲۳-۳۱۹). بزرگان و ریش سفیدان و رعایا عبدالرحمن بیگ را با وجود صغر سن به جای پدرش بجای پدرش به وکالت جوانرود برگزیده شد. سردار رشید تلاش کرد، عموی عبدالرحمن بیگ با نام عبدالغفوربیگ را به عنوان وکیل برگزیده شود و لکن با وجود تنشها و منازعاتی که صورت گرفت، در نهایت عبدالغفوربیگ به این نتیجه رسید که دست از تلاش بردارد. عبدالرحمن بیگ یکی از عوامل مهم شکست سردار رشید در برابر نیروهای جعفرسلطان لهن بود. در این جنگ، سردار مقتدر سنجابی در کنار سردار رشید ارلان قرار گرفته بود(سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۰۴-۲۰۳).

محمدصادق اردلان و سایر جانشینان وی نتوانستند در مقابل طوایف جاف جوانرود به خوبی عمل کنند و هرچند نتوانستند در مقاطعی به سیاست در میان آنها تفرقه ایجاد کنند و حتی برخی از آنها را حذف کند، لکن در نهایت ناموفق بودند و فرجام این مقابله به اکتفا کردن حاکمان اردلان در این جغرافیا به املاک شخصی آنها در روانسر و باشوکی و شادی آباد بود (سلطانی، ۱۳۷۲: ۱۴۱-۱۳۹). در واقع تنها در دوره آخرین امر قدرتمند اردلان سردار رشید اردلان بود که آنها نتوانستند به نوعی رهبری طوایف جاف منطقه را بدست آورند.

داواشی از زبان سردار اکرم و امیر مخصوص کلهر از میزان نفوذ و تاثیرگذاری خاندان وکیل در جوانرود می نویسد:

خسووسه‌ن وه کیل له پرووی حه‌قیقه‌ت	بایومن و نگین، پوتبه و ته‌ریقه‌ت
نژاد ئه‌ولاد، شاه شاوه کۆن	ستوون سه‌یوان، جاف جوانپۆن
تۆیج ته‌ئمین بده‌ر، وه سه‌ردار ئه‌کرم	خاترم وه مۆر، قورئان بکه‌ر جه‌م

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶).

امیر مخصوص کلهر، سردار اکرم ولدبیگی را واسطه ارتباط با وکیل جوانرود و نیز جعفر سلطان اورامان قرار می‌دهد:

نامه‌ی خسووسی، خاس وه خاتر جه‌م	نووساش وه ئه‌لقاب، وه سه‌ردار ئه‌کرم
ئه‌ر قه‌وڵ ئه‌قرار، مه‌ردیت له‌ ویره‌ن	شی‌رانه‌وار وه‌خت، واده‌ی نه‌چیره‌ن
ئامان سه‌د ئامان، ده‌خیل سه‌د ده‌خیل	مدارات نه‌بو تا وه لای وه‌کیل

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۹).

البته سردار اکرم به اتفاق نماینده وکیل به نزد جعفر سلطان می‌رود و این حاکی از ارتباط بیشتر وکیل جوانرود و حاکم اورامان دارد:

میرزا عه‌نایه‌ت، مونشی سولتان بی	دانا و دانشوهر، شیرین به‌یان بی
ئه‌مر که‌رد سولتان، خواهی نه‌ خواهی	چه‌نی سه‌رداران، مه‌بو بوراهی

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۸۲).

پس از مشورت متنفذین اورامان لهون، جوانرود و عشایر ولدبیگی هریک نفری را به نمایندگی خود به مشاورت و همکاری به نزد امیر مخصوص کلهر می‌فرستند:

عه‌لی به‌گ سه‌ردار، زه‌رین سه‌وار بی	تاک و ته‌ل وژن، له تیپ دیار بی
ده‌ستوور دا سه‌ردار ئه‌کرم به عنوان	وات بشۆچه‌نی نماینده‌ی سان

ئەلبەت بە تەدبیر، ئەرهستوی عاقل ئاڭە عەنایەت، فەھمیدەى فازل
 با ئەمیر مەخسوس سالار سەرور بچن وە خەرگای، ئەمیر لەشکەر
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۸۴).

در جریان حمله سران و افراد عشایر، عبدالرحمن بیگ وکیل نیز برای اینکه افتخاری نصیب آنها بشود، به برادرانش فرمان حمله داد:

وہ کیل جوانرۆ شەفتش خەبەر سەردار ئەکرم گرتەن پروانسەر
 غورا وینەى شیر بئەروا و بئەم وات : بە پوستەم بەگ نامى چون پوستەم
 راھى بە رشو وە بى درە نگى چە نى عە زیز بەگ ئە ژدە ھای جە نگى
 حە سەن بەگ چە نى نامى حوسە ینم عە زیزتر لە نوور بینایى عە ینم
 تا شەفەق لە شەو جیا بۆ چون دور مەبۆ بگىران قولەى یەلەور
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۵۹۸).

سردار مقتدر سنجابی

سردار مقتدر از ایل سنجابی بود که در گذشت ایام با جدا شدن از ایل زنگنه تشکیل سازمان ایلی داد. این ایل در حوادث دوران مشروطه و پهلوی دارای نقش تاثیرگذاری بود. با توجه به همجواری این ایل با ایلهای کلهر، گوران و ولدییگی لاجرم تعاملات زیادی میان آنها وجود داشته است که گستره ای از عداوتها و دوستیها، اتحادها و گسستها و رویاروییها و مهمان نوازیها را در بر می گیرد. از مشهورترین افراد ایل سنجابی می توان به شیرمحمدخان [صمصام الممالک] سنجابی اشاره کرد که در زمان حکومت اقبال الملک در کرمانشاه، ریاست ایل سنجابی را عهده دار شد و با اقامت در قصرشیرین به رتق و فتق امور آنجا و نواحی مرزی می پرداخت. سردار مقتدر فرزند شیرخان بود. وی در راه دفاع از وطن با تمام قوای خارجی و مهاجم به ایران اعم از عثمانی و روسی و انگلیسی جنگید (سلطانی، ۱۳۷۲: ۸۴۴). سردار مقتدر در خاطرات خویش اشارات زیادی به اقدامات خویش و شیوه تعاملاتش با ایلات همجوار و از جمله سردار رشید، ایل ولدییگی، باباجانی و کلهر کرده است. از فحوای کلام وی مشخص می شود که چندان با سردار رشید رابطه دوستانه نداشت (سنجابی، ۱۳۹۳: ۱۷، ۲۳، ۱۵۷، ۱۵۸). و همچنین بیشترین تنشها را با ایل کلهر داشت که حتی با مرگ داوود خان و روی کار آمدن امیرمخصوص همچنان تداوم داشت.

داواشی در چندین جا به سردار مقتدر اشاره کرده است در روایت داواشی ، سردار مقتدر متحد سردار رشید بود که با شکست وی اسیر و به تهران تبعید شد. همچنین داواشی به وجود کدورت و عداوت میان سردار مقتدر و امیرمخصوص کلهر اشاره داد.

سردار مقتدر در مقطعی که سردار رشید به جانب لرستان رفت به خوبی از وی پذیرایی کرد و او را کمک کرد و در تهران که در کنار برادران و امیرمخصوص در تبعید بود به داواشی کمک کرد:

تا هفت روز دستوور تیرنه‌ندازی بی	له دواى هفت روزه «ئه‌میر» رازی بی
خاص وه ئاره‌زوی خو‌هی نه‌فه‌سی دا	ئه‌و وه‌خته ده‌ستوور، ئاته‌ش به‌سی دا
به‌عزی فه‌راری ئه‌تراف جه‌م که‌ردن	ئاوه‌ردن یه‌کسه‌ر قه‌لع و قه‌م که‌ردن
سه‌ردار موقته‌در سالاره‌زه‌فه‌ر	شیران جه‌نگی با‌چه‌ندین نه‌وکه‌ر
چون شیر زامدار خار ئیش له‌جه‌رگ	خه‌شمی و خه‌شمناک بی ئه‌ندیش له‌مه‌رگ
به‌ور ده‌ریا دل سه‌ردار سه‌روه‌ر	بی خه‌به‌ر وارد بین وه‌روانس‌ه‌ر
مه‌خسوسه‌ن ئه‌میر مه‌خسوس بی له‌راش	نیتتیزارش بی بشو وه‌خه‌رگاش
زه‌ره ئیعتنا به‌ئه‌و نه‌که‌ردن	ته‌شریف وه‌خه‌یمه‌ی سپه‌ه‌بود به‌ردن

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۳).

دواشی در جریان حضور شبانه سردار رشید در منطقه ایل سنجابی زبان به تحسین و تمجید سرداران سنجابی می‌گشاید:

هیمان شه‌و له‌روز خاس نه‌بی زایه‌ر	شین وه‌داروه‌سه‌ر دیارگای دایه‌ر
سه‌ردار وه‌دووربین، وه‌کونجکاوی	به‌ئه‌ستو گه‌رتش خا‌ک سنجاو‌ی
سه‌ردار دووب‌باره دیو‌یا ده‌ردش	یاوا وه‌گه‌ردوون هه‌ناسه‌ی سه‌ردش
بیشه‌ی سنجاو‌ی هه‌زار شیرش بی	نامی سه‌رداران سه‌نگه‌رگیرش بی
شیری چون سه‌ردار موقته‌در به‌راس	نه‌ویه‌ن نمه‌بو بکه‌ره‌یش قیاس
سه‌ردار ناسر و سالاره‌زه‌فه‌ر	هه‌ر یه‌ک شاه‌ی بین وینه‌ی ته‌سکه‌نده‌ر

سـالار موكـهرهـم وه ئيكرامـهـوه بهـو گشت فهـراسهـت فـكر و فامـهـوه
 ئاگابـي «سهـردار»، تهـشريف ئاوهـردهـن شهـل و شهـكهـت و شهـو خاوهـنهـكردهـن
 كياسـت ئاوهـردن، فهـوري وه مهـنزل پهـي پهـزيرايي، فهـهيم فـازل
 ئهـو روژ له قهـلای سالار موكـهرهـم خهـفتن بهـ راحهـت، بي خهـيال و غهـم
 (داواشي، ۱۳۸۹: ۶۲۴-۶۲۳).

واقعـه اسارت سران عشـاير

با شكست جعفرسلطان از نيروهاي دولتي و گريختن وي به عراق، اقدام بعدي دولت پهلوي حذف متنفذان عشـاير در تمام اورامانات بود. در همان سال (۱۳۱۰ ش) سپهبد اميراحمدي به نوسود - مركز حكومتي جعفر سلطان - وارد و پس از يك ماه مذاكره با متصديان مربوطه عراقي به دنبال خودداري آنان از تحويل دادن جعفر سلطان، به نام استقلال كرد، عده اي از بيگزادگان و كدخدايان مريوان، دزلي، اورامان رزاب، اورامان تخت، لورامان لهون، جوانرود، ولدبيگي قبادي، باباجاني، قلخاني، طايشه، روانسر، كمانگر و ايناقی را كه متجاوز از سيصد نفر بودند، دستگير و چون امكان دسترسي به جعفر سلطان و فرزندان و اتباعش را نداشت. به عنوان ترفندي سياسي پيشنهاد كرد كه اجازه داده شود هر کدام از دستگيرشدگان، در منطقه خود در نوار مرزي گچ گرفته شوند. ولي رضا شاه با اين امر موافقت نكرده دستور اعزام اين عده به تهران و محاكمه آنان را صادر كرد. اين عده را همگي، به كرمانشاه آورده به طرف مركز اعزام نمودند (سلطاني، ۱۳۸۴: ۲۵).

سپهبد اميراحمدي در اين باره نوشته است: «رضاشاه صورت اسامي سران كرد اتباع ايران را كه طرفدار استقلال كرد بودند و با جمعيت طرفدار استقلال كرد رابطه داشتند، با تلگراف رمز به من اعلام داشت و دستور داد كه اين عده بايد دستگير و به مركز اعزام گردند تا رشته ارتباط طرفداران استقلال كرد با ايرانيها قطع شود. دستگيري اين عده كه در يكصد و پنجاه فرسخ مساحت متفرق بودند و هر کدام دستگاهي داشتند و اگر يكي از آنها دستگير ميشد ديگران خبر دار و به خاك عراق فراري مي شدند، مشكل بود. من كليـه رؤساء پادگانها را به نوسود خواستم و دستور دادم كه روز ۲۹ دي ماه هر کدام در محل خود شهرت دهند كه سپهبد اميراحمدي به اين محل خواهد آمد و بايد براي استقبال آماده شوند و از اشخاص مورد نظر هم دعوت كنند كه به استقبال بيابند و محل استقبال را هم در يك كيلومتری پادگانها مقرر دارند. و به آنها تعليم دادم كه هنگام استقبال گروهان اول هر پادگان را مقدم بر سران عشـاير قرار دهند و گروهان دوم را طوري در دنبال قرار دهند كه آن بتوانند سران عشـاير را محاصره کرده و دستگير سازند.

فرماندهان پادگانها روز مقرر به دستوری که داده بودند عمل کردند و در روز و در ساعت مقرر دفعتهای دوپست و پنجاه تن سران اکراد که مرکز صورت داده بود جزو جمعیت استقلال کرد می‌باشند، دستگیر کردند. این عده به تهران گسیل شدند و تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان بودند. و با این اقدام آتش هوس آنها که می‌خواستند حساب قسمتی از کشور ایران را از حساب ایران جدا سازند، خاموشی گردید و گفتگوی استقلال کرد جای خود را به استقلال ایران داد» (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۳۹۹).

دواشی ذکر می‌کند که رضاخان تا سال ۱۳۱۰ شمسی به کار مملکت داری مشغول شود و از آن پس بر آن شد که ایران را که بزعم او پر از عشایر و هرج و مرجی است- از هرگونه عنصر متمریدی خالی کند:

تا سیسه‌دو ده لَه رووی هوشیاری	مه‌شغول بی وه‌کار مه‌مله‌کته داری
فکر که‌رد ئیران گشت عه‌شایه‌ره	کشت مه‌زره‌عه‌ی دایه‌ر بایه‌ره
با شه‌ور و ته‌دبیر ئه‌میران ده‌ور	ده‌ستور مه‌خفی سادر که‌رد وه‌ی ته‌ور
به‌ره‌مز سری تور دام‌ئه‌فسوون	دایان لَه ده‌هول ساز کمی‌سوون
له‌غهرب تا مه‌شرق جنووب و شمال	وات وه‌ ئه‌میران، با فه‌رو ئیقبال
سهردار سه‌رئیل، «فارس» و «تورک» و «کورد»	له‌له‌ک و له‌«لور»، له‌گه‌وره و له‌ورد
مه‌خوسه‌ن سه‌فه‌حه‌ی غهرب ئه‌کرادی	شار و ده‌کده و وادی و ئابادی

(دواشی، ۱۳۸۹: ۶۶۶).

بزرگان و متنفذین از دعوت دولت خوشحال شدند و برخی تلاش می‌کردند که جزء دعوت شدگان باشند.

ده‌ستور خه‌لع سلاح گشت دریا	ئیران سه‌رتاسه‌ر خه‌لع سلاح کریا
«ئیران» سه‌رتاسه‌ر، گشت با‌خه‌به‌ر بوو	به‌نای کمی‌سوون مه‌رامی ده‌رچوو
وه‌دام ته‌زویر واه‌ئه‌فسوون که‌ردن	له‌م‌خه‌ته مه‌نزور، کمی‌سوون که‌ردن
وتیان کمی‌سوون، فه‌رز و واجبه‌ن	وا وانموود که‌رد په‌ی مه‌واجبه‌ن
که‌دخودا و نوکه‌ر به‌گ و به‌گزاده	خان و خه‌وانی گشت بین‌ئاماده
له‌سیسه‌د و ده‌بیست و هه‌شت ئازهر	کمی‌سوون که‌ردن نزام و نه‌فه‌ر
ده‌سته وه‌ده‌سته وه‌بی‌چه‌ن و چوون	نوخته وه‌نوخته چوون بو کمی‌سوون

به‌عزی ده‌عوهت نه‌و ئه‌چوون وه ناحه‌ق خویان داخل کرد، وه چهنده‌شه‌قه‌ق (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۶۷).

میرزااحمد داواشی بیان کرد که یکی از نظامیان وی را شناخته و به فرار او از جوانرود کمک کرد و در واقع در برخورد اول، وی را از وضعیت آگاه کرده است:

فهوری له‌و داره کرد می خه‌لاسی له حال و ئه‌حوال، من باخه‌به ربی شکار مه‌که‌ردم مه‌وه‌ردم په‌ریش توفه‌نگم دا پیی، بی به‌لگه و ده‌لیل زوو وه سلامه‌ت ده‌رچو له به‌لا گرتیمان، فهوری هاوردمیان و په‌س به‌سیایی نه‌وی رای عبوور وه باز روانه‌م که‌ردن تا وه خوه‌ش مه‌کان نوکه‌ران زه‌لیل ئاغایان زه‌بوون قه‌لای جوانرو، وه «که‌ربه‌لا» بی واوه‌یلا و رورو داد و بی‌داد بی (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۶۷-۶۶۸).	یاوه‌ر سه‌میعی، خاسمی ئه‌ناسی چون به‌ینی پوسی، له روانسه‌ر بی سه‌ر سه‌وز و بورچین که‌ووک و مورغ و میش بانگی کرد و هات، یه‌ک نه‌فه‌ر وه‌کیل مه‌خفی وتی پیم، ده‌ر چو له «قه‌لا» ده‌رچووم له قه‌لا، ریگه به‌ن و به‌س چوار ده‌ر «قه‌لا»، وه پوست سه‌رباز ده‌سم دا وه ده‌س، دوو نه‌فه‌ر دژبان وه‌ختی به‌رئامان له توی کمیسوون سر کمیسوون واه به‌رمه‌لا بی شتوور شیرین شین فه‌ره‌اد بی
---	---

داواشی ذکر می کند که همه متنفذان و سران عشایر و هرکسی که دارای مشخصه شخصیتی متمایزی از مردم عادی داشت اعم از سران عشایر، کدخدا، ملا و شیخ و غیره همگی به بند کشیده شد و شهر دیگر سوت و کور بود:

له کورده‌واری نه‌ما سه‌رداری وه پای پیاده که‌فتنه به‌رف و گل وه شه‌ق و شه‌لاق، تا وه روانسه‌ر پا وه بی پیلا، به‌رف تا زرانی کیشان وه ئه‌سیر، ده‌شت که‌ربه‌لا (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۶۹).	راستی په‌ی ده‌رمان، یه‌ک ده‌رده‌داری به‌یگ زاده په‌شیو خانان وه خجل چوار چوار به‌ستن سه‌رباز دایه به‌ر وه ناز ته‌ن په‌روه‌ر خان و خه‌وانی سه‌ید و شیخ و ئاخوند و مه‌لا
--	---

دواشی از حقارتها و توهین ها و خشونت ها و سبیت های ماموران در تقابل با اسیران یاد کرده است. پیاہ روی طولانی، در سرما و برف و بوران و جاده گل آلود تا ماندن در گاراژی سرد برای سه روز و شلاق زدن و در تهران آنها را به باغ وحش بردن و در نهایت اینکه هرکدام راہی شهری متفاوت شد:

کیشان وه کهشان خاتر پهریشان	بال بهسته و خهسته، تا وه «کرماشان»
حه بسی کمیسوون، «ئه زگله» یه کسه	گردن هاوردن، ئه وه له مان بهدته
وهک گه له وه گهل، کریانه گاراج	بریا نه مه نند رای ته دبیر و عیلاج
سی روژ له گاراج، بی بهرگ و پوشاک	خهسته و نیمه مهرگ که فتن له رووی خاک
برا پهی برا فره زنده پهی پده	ره ستاخیزی بی نه ورو چون مه حشر
«کرماشان» به کشان، واوه یلا و شین بی	تهم غم پوشا و کس کس نه وین بی
له دوا ی سی روژه ده ستور سادر بی	ماشین سه وقی، حه بسی حازر بی
وه ترک و وه توف وه بهرف و باران	وه ماشین سه رباز بریان بو تاران
وهک گه له وه گهل بو قه ساو خانه	قه بوولیان نه کرد، عوزر و به هانه
له دوا ی یهک حه فته، له باغ وه حش بین	گشتیان جهم کردن و ته وهین و قین
گشت له باغ وه حش، مته وه حه ش بین	مات و مه بهووت و بی گیان و له ش بین

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۷۰-۶۶۹).

افراد دستگیر شده به زندانهای قصر قجر در تهران، شیراز، اصفهان، دامغان، کاشان، سمنان، سبزوار و نیشابور فرستاده شده اند. می توان گفت اکثریت افراد دستگیر شده کدخداها و متنفذین روستاها بوده اند. افراد زیادی در جریان تبعید جان خود را ازدست دادند. برخی در راه پاوه و جوانرود به کرمانشاه و برخی در زندانها و برخی در جریان فرار از زندان فوت شدند. از افراد مشهور و نامی منطقه می توان به عبدالرحمن بیگ وکیل جوانرود، سردار اکرم (بهرام بیگ ولد بیگی)، ملا عبدالحکیم قاضی لهن و فتح الله بیگ اینا قی و شیخ حسن نقشبندی اشاره کرد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۶).

داواشی از تقسیم کردن و دور شدن و تبعید عشایر در بند به مناطق مختلف کشور می نویسد:

فیشتهر بی فشار، خوف و بیم یان	تا ده ستور دریا بو ته قسیم یان
گشت له یهک برین، پاره و په یوسته	گرو وه گرو ده سته وه ده سته

مه‌ئموور مه‌خفی سه‌وقی بی تاین نه‌پرساله که‌س خادم و خاین
 ئاوه‌ردن ماشین سه‌وقی وه جاری بی خه‌به‌ر له یه‌ک هه‌ر یه‌ک بو شاری
 وه په‌رت و په‌لا، به‌ردن بوشاران به‌عزی مس‌ته‌وجب، ماوه له تاران
 تا مده‌ی ده سال، له خه‌بسا خه‌فتن ئه‌لبه‌ت به‌عزیک یان گور غه‌ریب که‌فتن
 (داواشی، ۱۳۸۹: ۶۷۱).

دیوان داواشی صرفاً اشعاری عرفانی و عاشقانه و رمانتیک و سوز و گداز و مغالزه نیست و شاعر از ذوق و قریحه شاعری خویش و و با کمک از الهامات درونی سعی کرده است همچنانکه تاکید داشته که «شنیدن کی بود مانند دیدن»، به عنوان فردی که نظاره‌گر دورانی پرتلاطم و غم انگیز بوده است؛ تلاش کرده است که مشاهدات خویش را به خوبی ترسیم کند. وی به حماسه نظر داشته و پیام آور آخرین دوره ای بود که سنت با محوریت زندگی عشیرتی و ساختار عشایری آخرین رمقهای خویش را کشید و بصورت تراژدی مبهوت و مقهور ابزار آلات نظامی و خشونت و سبعت لجام گسیخته ارتش رضاخانی شد.

داواشی توانسته است به خوبی به کمترین جزئیات حوادث بزرگی که می توان محوریت آن را مقابله سردار رشید اردلان با دولت رضاخان و نیز واقعه اسارت عشایر غرب کشور دانست، توجه کند. وی در دوره خویش به قهرمانان گمنامی اشاره کرده است که دست از جان شسته و به مقابله با ارتش پهلوی رفتند و یا زنانی که غمهای اسارت را در پستوی خانه ها در خاک کردند و در همه حوادث در کنار شوهران خویش بودند. مادران، همسران و خواهرانی که غم اسارت عزیزان خویش را به مدت ده سال در سینه نگهداشتند و گاهی به دنیای جاویدان بردند. عشایری که بدون کمترین گناهی در آتش توفنده استبداد رضاخانی، تر و خشک با هم سوختند. افرادی که در غربت، آفتاب عمرشان غروب کرد. دواشی روایتگر دوره ایست که قدم به قدم طبیعت در روح و جان افراد عجین بود و همه کوهها، چشمه ها، دره‌ها همگی پیوستگی خاصی با افراد داشتند. در این پژوهش سعی شد که بیشتر به افرادی پرداخته شود که دارای بسامد بیشتری باشند و لذا اذعان دارد که افراد زیادی ذکر شده بود که مطرح نشدند چون بزعم اینجانب تحقیقی گسترده تر را می‌طلبد.

نتیجه گیری

ادبیات در کنار کاربردهای گسترده ای که دارد می تواند یک منبع تاریخی مستند نیز به شمار آید و در صورتی که رویکر شاعر حماسی باشد و حوادث تاریخی را به نظم بکشد، این اهمیت دوچندان می شود. میرزا احمد داواشی شاعری با مشخصه های چند وجهی بود. وی تنها یک شاعر نبود و به عنوان فردی با دها و زیرکی و ذکاوت در کنا بداهه گویی و داشتن ذوق و قریحه شاعری در دیوانسالاری تنها شاخه باقی مانده خاندان اردلان در روانسر حضور موثری داشت. با توجه به شخصیت نافذ سردار رشید اردلان و ارتباط گسترده وی با سران عشایر، دولتمردان قاجار، مشروطه و پهلوی و دول انگلیس، آلمان و روس و عثمانی، داواشی توانست اشراف خاصی به زوایای پنهان شخصیتی و زود بندها و اتحادها و گسست ها داشته باشد که با بیطرفی تمام و بدون کمترین هجویات روایات تاریخی روزگار خویش را به نظم بکشد.

محوریت کار داواشی سردار رشید و مقابله وی با دولت پهلوی بود و لذا به تمام جزئیات پیرامون این واقعه توجه داشته و از افراد گمنام در خدمت سردار رشید و عشایر کوچک و بزرگ تحت امر وی گرفته تا زن و پسران و در تداوم آن همه عشایر و سران آنها در کنار برادران و گاهی مادر و خواهر و همسر آنها یاد کرده است و در تکمیل آن به همه راهها و کوره راهها، کوهها توجه داشته است. چنین جامعیت و شمولیتی در مقابله دادن با متون تاریخی مورد تایید بوده است و اشعار منظوم داواشی روایت گر روش حکومتداری سران قاجار، دولتمردان مشروطه و دولت پهلوی است و در این میان ساختار عشیرتی و عدم اتفاق نظر آنها و ترجیح دادن منفعت شخصی و عشیرتی بر منافع گروهی و واگرایی آنها با هم حاکی از آن است که نمی توان کنشهای آنها را پیش بینی شده تصور کرد و افراد در مقاطع مختلف گاهی با هم و گاهی بر علیه هم بودند و البته نمی توان رندی و زیرکی دولتردان و دول بیگانه را از نظر پنهان داشت که توانستند از ویژگیهای حاکم بر تعاملات و مناسبات میان سران عشایر به خوبی در راه پیش بردن منویات خویش به خوبی استفاده کنند.

احمدی، حمید (۱۳۸۳) قومیت و قوم گرایی در ایران، تهران، نشر نی.

امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳) خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

بیات، کاوه (۱۳۷۱) عباس خان سردار رشید و کردستان (۱۳۰۴-۱۲۹۴)، فصلنامه گنجینه اسناد ۵ و ۶، صص- ۳۴- 20.

بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۹۰) تمامیت ارضی ایران: سیری در تاریخ مرزهای ایران، تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

تاپر، ریچارد (۱۳۸۷) سازمان اجتماعی ایلات و عشایر در سده های ۱۸ و ۱۹، (تاریخ کمبریج ایران دوره افشار، زند و قاجار)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی.

خسرو بن محمد بن منوچهر اردلان (۲۵۳۶) لب تواریخ (تاریخ اردلان)، تهران، انتشارات کانون خانواده گی اردلان.

داواشی، احمد (۱۳۸۹) دیوانی میرزا ئه حمه دی داواشی، کوکردنه وهی حوسه ین موحه مه دی، تهران، نشر احسان.

رحمانیان، داریوش (۱۳۹۵) ایران بین دو کودتا، تهران، انتشارات سمت.

رزم آرا، حاجعلی (۱۳۹۳) خاطرات و اسناد حاجعلی رزم آرا، به کوشش کامبیز رزم آرا و کاوه بیات، تهران، نشر شیرازه.

رزم آرا، حاجعلی (۱۳۸۷) عملیات اورامان (پاییز و زمستان ۱۳۱۰)، به کوشش کامبیز رزم آرا و کاوه بیات، تهران، نشر شیرازه.

شریف قاضی، ملامحمد (۱۳۸۷) زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی.

سنجابی، علی اکبر خان سردار مقتدر (۱۳۹۳) ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران، تحریر و تحشیه کریم سنجابی، تهران، پردیس دانش.

سلطانی، محمد علی (۱۳۷۲) جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان ج ۳/۲ (ایلات و طوایف)، تهران، ناشر مولف.

شیرازی، اصغر (۱۳۹۶) ایرانیت ملیت قومیت، تهران، موسسه فرهنگی هنری جهان کتاب.

صالحی، ملا محی الدین (۱۳۹۷) جاف جوانرود، سنندج، انتشارات امام ربانی.

فریدالملک همدانی، مهدی علی خان (۱۳۵۴) خاطرات فرید، گردآوری مسعود فرید (قراگزلو)، تهران، زوار.

فوران، جان (۱۳۸۹) مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.

کشاوری، اردشیر (۱۳۷۷) گُرد گُرد، کرمانشاه، انتشارات طاق بستان.

مردوخ کردستانی، شیخ محمد (۱۳۷۹) تاریخ مردوخ، تهران، نشر کارنگ.

مک داول، دیوید (۱۳۸۰) تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نشر پانیذ.

وقایع نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۱) عشایر و ایلات و طوایف کرد، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی.

یزدانی، سهراب (۱۳۸۸) مجاهدان مشروطه، تهران، نشرنی.